



افسانه آزادی بیان در زمان شاه
کارنامه‌ننگین و امرآنه دوران پهلوی در حوزه‌های مطبوعات، رسانه، سینما، انتخابات و روشنفکران منتقد

۲۲

پنجشنبه ۲۰ بهمن ۱۴۰۱ | ۱۸ رجب‌القبی ۱۴۴۴ | سال سی‌ویکم | شماره ۸۷۱۱

هلمش‌هلمش یک انقلاب



چهره واقعی رضا پهلوی به روایت نزدیکان



گزارش

شاید برای خیلی‌ها که این روزها اخبار اپوزیسیون خارج‌نشین را دنبال می‌کنند، نام رضا پهلوی، شاهزاده‌ای که طعم سلطنت را نچشید، آشنا باشد. او در فضای مجازی اقدام‌های تفرقه‌افکنانه خود را با این ذهنیت که رهبری اپوزیسیون خارج‌نشین را به‌دست گرفته است، دنبال می‌کند و با حمایت غرب، آمریکا و اسرائیل خود را وارث سلطنت فناشده پهلوی می‌انگارَد و به‌دنبال

خیال باطل پادشاهی سخنرانی‌های آبیکی می‌کند و بیانه‌های صد من یک‌غاز می‌فاد. شاید در این اشاره کوتاه بتوان به نمونه‌هایی از موضع‌گیری‌ها در برابر تقلای‌های پوچ او در توئیتر بسنده کرد که خطاب به او و در واکنش به کمپین «من و کالت می‌دهم» نوشته شده: محمد رضا شاه هیچ‌گاه در باره آینده ایران و ولیعهد – در دوران خروج از ایران تا هنگام فوت – سخنی نگفته است. وصیت‌نامه هم ندارد، چرا شاه به شازده اعتماد نداشت؟! در سال‌های طولانی زندگی در خارج از ایران، خانم فرح و شازده، به‌عنوان فرزند ارشد، حتی در اداره کردن یک خانواده پنج‌نفری هم ناتوان بودند همچنین با لیخند باید اضافه کرد که به روایت فرح، محمد رضا دواخور شده بود و دورش را دوستان ناباب گرفته بودند. لیلیا هم سر نوشت بهتری نداشت. خانواده‌ا که نتوانستند اداره کنند، کشور و ملت را چه کنند؟!

بابا ولم کنید من نمی‌خواهم پادشاه بشوم

احمدعلی مسعود انصاری در مورد عدم‌علاقه رضا پهلوی به سلطنت می‌نویسد: راستش را بخواهید به‌نظر من رضا باطراف‌افانش به فشار مدعی سلطنت نگه‌داشته‌اند و اگر او را به حال خود بگذارند هیچ‌علاقه‌ای به بازگشت به ایران ندارد چه رسد به سلطنت آن و ترجیح می‌دهد به‌دنبال زندگی راحت شخصی و عیاشی‌های خود برود و به همین سبب هم باها و پارها در جمع نزدیکان خود می‌گفت: بابا ولم کنید من نمی‌خواهم پادشاه بشوم!

📖 کتاب یادداشت‌های علم، جلد ۶

اخراج خدمه شخصی

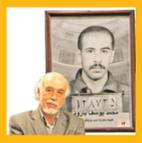
احمدعلی مسعود انصاری در مورد برخورد رضا پهلوی باخدمه وفادار به خاندان پهلوی می‌نویسد:از نمونه‌های بسیار تأسف‌انگیز دیگر ماجرای شهبازی و نوروزی، دو تن از خدمه شخصی اوست، آنان از کودکی با او بودند و پاشاه نیز کشور را ترک کردند و در خارج از کشور نیز لحظه‌ای از او جدا نشدند. در سال ۱۹۸۹ با تصمیم به اخراج آنها گرفت، در حالی‌که از هیچ‌گونه تأمین مالی بر‌خوردار نبودند. آنها به‌علت ناآشنایی با کشور‌های بیگانه چنان وضعیت مالی بدی پیدا کردند که رضا گفتند اگر ما را اخراج کنی قادر به پرداخت اقساط خانه خویش نخواهیم بود و بانک خانه ما را ضبط می‌کند و بی‌خانمن می‌شویم ولی رضا خیلی خونستر پاسخ داد: این همه بی‌خانمن در این شهر است شما دو نفر هم روی آنها.

📖 پس از سقوط احمدعلی مسعود انصاری

یاسمین و دوست پسرش

احمد علی مسعود انصاری در مورد بی‌بند و باری همسر رضا پهلوی می‌نویسد: یاسمین که در دانشگاه جورج واشنگتن درس سیاست می‌خواند با همکلاسی خود تا نیمه‌های شب به مجالس رقص می‌رفت و توجهی نداشت که این مسئله چقدر از نظر ایرانیان ناپسند است و کمتر ایرانی می‌پذیرد که همسرش شب تا دیر وقت با یک مرد غریبه در خارج از منزل به سر برسد. همین بی‌توجهی به اخلاق و فرهنگ ایرانی سبب شده بود که گاردها و خدمه ایرانی مرتب از رفتار او و به‌خصوص همراهِ دائمی‌اش با آن پسر همکلاسی‌اش اظهار ناراضاتی کنند، آنان چون با من احساس نزدیکی می‌کردند و مرا به‌خاطر اعتقادات مذهبی‌ام با نظر خود نزدیک می‌دیدند، نزد من گلایه می‌کردند، از جمله می‌گفتند: روزی رضا موقع خروج از منزل به آنها گفته بود چون دنبال کاری منزل را ترک می‌کنند مواظب باشند کسی مزاحم یاسمین و دوست پسرش که در استخر شنا می‌کردند نشود و آنها هم به سر‌عت دوربین‌های تلویزیونی را روی استخر گردانیده بودند. چون این حساسیت‌ها را با رضا هم در میان گذاشتم و گفتم که می‌دانم که بین همسر تو و آن جوان رابطه‌ای نیست اما این مسائل در فرهنگ ما ایرانیان پذیرفته نیست گفت من لیبرالم و به این حرف‌ها اهمیتی نمی‌دهم.

📖 پس از سقوط احمدعلی مسعود انصاری



روایت شکنجه یک معلم توسط ساواک
محمدیوسف باروتی به جرم آزادی بیان از سوی ساواک دستگیر و زاهی زندان شد

۲۴

بی‌جنبه و لوس

احمدعلی مسعود انصاری در مورد بی‌دبی جنبه و لوس بودن رضا پهلوی می‌نویسد: این یکی از خصوصیات خالصت که او بودم با این ویژگی او عمیق‌تر آشنا شدم. او در هیچ کاری تاب باختن را ندارد. اما نمی‌خواهد بپذیرد که برای بردن هم باید تلاش کرد هر بازی باخت دارد و برندگان نهایی کسانی هستند که از شکست‌ها می‌آموزند و با پیگیری و کسب تجربه و تلاش بیشتر بر رقیبان پیشی می‌گیرند. از جمله در مراکتش که فوتبال بازی می‌کرد تا تیم او گل می‌خورد عصبانی می‌شد و داد و بی‌داد راه می‌انداخت. البته این عادت را در ایران هم داشت. اما در آنجا ولیعهد بود و همبازی‌ها هم ملاحظه او را می‌کردند و نمی‌گذاشتند خاطرش رنجور شود ولی مراکتشی‌ها دلیلی برای این ملاحظات نمی‌دیدند و اختلاف می‌شد. بالاخره هم کار به جایی رسید که به جای بازی دسته‌جمعی او فقط یک نفر را در گل می‌گذاشت و به دروازه شوت می‌کرد. در بازی تنیس هم همین روحیه را دارد. اگر چند دست بیازد راکت را پرت می‌کند و به حالت قهر و عصبانیت بازی را ترک می‌کند به همین سبب دوستم مرتضی شیرزاد که تنیس‌باز ماهری بود و معمولاً همبازی رضا بود، مجبور می‌شد ملاحظه ایشان را بکند و اجازه بدهد که او ببرد تا از شر خشم و قهر کردن او در امان باشد.

📖 پس از سقوط احمدعلی مسعود انصاری

همکاری با سیا برای خرابکاری در ایران

از آنجا که سازمان «سیا» بر آن شده بود که رضا پهلوی و دفترش را رسماً و به‌طور کامل در اختیار بگیرد دو‌وجه خاصی برسر این دفتر تعیین کرد. برای پوشش‌کار آهی، شرکتی در پاناما تأسیس کرد که دارای حسابی در سوئیس بود و بدین ترتیب از آغاز این سال سازمان «سیا» ماهانه حدود ۱۵۰ هزار دلار به حساب شماره kredit Swiss FED۱۰۴۷۵۹۰۲۱ واقع در ژنو برای فعالیت‌های سیاسی دفتر رضا واریز کرد. بودجه‌ای که به همین مبلغ تا سال ۱۹۸۹ ادامه داشت. به پاس همین بودجه و هدف خیر رسانی بود که در سال ۱۹۹۰ رضا پهلوی خود از این نقشش پرده برداشت و در صحبتی که به مناسبت دهمین سال حکومت جمهوری اسلامی در لندن ایراد کرد و در بسیاری از روزنامه‌های فیلم‌ها در رسانه‌های فارسی‌زبان نقل شند اعلام کرد که وی تا به حال چندین مورد نقشه‌های خرابکارانه ایرانی جمهوری اسلامی را در آمریکا و اروپا کشف و به مقامات امنیتی این کشورها خبر داده است.

📖 پس از سقوط احمدعلی مسعود انصاری

دلپاخته ناکام دختر هنرپیشه هالیوود

مدت‌ها رضا با دختر بول براینر، هنرپیشه معروف، نرد عشق می‌باخت. این دختر را از دشیر زاهدی بارضا آشنا کرده بود؛ از همان محبت‌هایی که ظاهر ادر حق شاه‌نیز می‌کرد. اما این دختر زینبا آنکه در خلوت توجه خاصی به رضائی کرد تا جمع وسیعی را می‌دید، به‌ویژه آگر دوربین و خبرنگار هم بود فوری چنان خود را به‌رضا می‌چسباند که گویی یک جانند در دو قالب. از جمله به‌خاطر دارم در ایامی که در مراکتش بودم در یک سفری که از آگادیر به کازابلانکا می‌رفتیم موقع پیاده‌شدن از هواپیما مثل هنرپیشه‌ها در فیلم‌های سینمایی او وارد آغوش گرفت. مسافران که راه خروج‌شان سد شده بود، از اینکه این دو همدیگر را رها نمی‌کردند حوصله‌شان سر رفته بود و بی‌صبرانه پایه‌ی‌ما می‌کردند. از این بی‌توجهی آنان سخت ناراحت شدم. به‌خصوص این عمل در یک کشور اسلامی مثل مراکتش با تعصب مذهبی مردم، بسی بیشتر ناپسند بود. به‌علاوه ایشان مدعی سلطنت کشوری بود که دنیا به آن و مدعیانش چشم دوخته بودند و مردم و خبرنگاران هر حرکت کوچک شاهزاده را زیر نظر داشتند. بالاخره وقتی دیدم آنها ول کن نیستند ناچار به ملایت آنان را به گوشه‌ای هل دادم و از سر راه مردم به کناری راندم. به رستوران که رفتیم به‌به‌رضا و عملش اعتراض کردم اما رضا برای گریز از حملات منطقی من رو به آهی کرد و نظر او را در این مورد خواست. آهی نیز با زستی آزاد بخواهانه گفتم: چه ایرادی دارد؟ هر کس صاحب اختیار خودش است و کسی حق ندارد مانع لذت و عشق دیگری بشود. گفتنی است که رضا سخت دلپاخته این دختر بود و به یاد او مرتب‌اشکم می‌ریخت و می‌خواست با او ازدواج کند که بالاخره هم احمد اوسلی موفق شد رأی او را بزند و او را قانع کند که چون طبق قانون فرزند آن نمی‌تواند ولیعهد ایران بشود بهتر است از ازدواج با یک دختر خارجی منصرف شود.

📖 پس از سقوط احمدعلی مسعود انصاری

اسرار خیانت

حقوق ماهانه رضا پهلوی در یک سالگی چقدر بود؟

یادداشت‌های علم: جمعه بیستم مهر ۱۳۵۲: با آنکه جمعه بود شرفیاب شدم. بودجه دربار را عرض کردم و به تصویب نهایی رساندم. ماشا‌الله شاهنشاه در کار خودش چقدر سختگیری می‌کند! نفس‌مارا گرفتند. برای مثال فقط ۵۰۰ هزار تومان اضافه‌نظار تخته‌خانه خواسته بودم. فرمودند، به هیچ وجه، لازم نیست، قطعاً بزیند، مخارج گاراژ را بزیند، اصطبل را بزیند، فقط حقوق حقه و اضافه حقوق نوکرها و باغبان‌ها را تصویب فرمودند. بالاخره کل بودجه دربار «با حقوق والا حضرت همایونی (رضا پهلوی) که از اول تغییرری نکرده و ماهی فقط پنجاه‌هزار تومان است. بااستناد به این خاطر، رضا پهلوی از زمان به دنیا آمدن، ماهانه پنجاه هزار تومان فقط به‌دلیل فرزند شاه بودن حقوق دریافت می‌کرد! بااستفاده از محاسبه‌گر تورم مرکز ملی آمار ایران، ۵۰ هزار تومان سال ۱۳۲۰ معادل ۳۴۲ میلیون تومان سال ۱۴۰۱ است. ۵۰ هزار تومان سال ۱۳۵۰ نیز معادل ۳۱۲ میلیون تومان سال ۱۴۰۱ است. رضا پهلوی در سال ۱۳۴۰ یکساله و در سال ۱۳۵۰ یازده‌ساله بود!

از دیگر مناصب رضا پهلوی می‌توان به «ریاست انجمن خانه‌های فرهنگ روستایی» و «ریاست عالیله بازی‌ها و ورزش جوانان کشور» اشاره کرد. نکته عجیب‌تر آنکه اداره انجمن خانه‌های فرهنگ روستایی از ۸ سالگی به رضا پهلوی داده شده است! اسدالله علم در یادداشت روز چهاردهم مرداد ۱۳۴۸ صراحتاً دربارۀ وضعیت دستمزدی آن دوران نوشت: «در ایران بین بالاترین و پایین‌ترین حقوق صدمه تبه اختلاف است، در صورتی که در ممالک پیشرفته‌ای این خیلی کم و حتی در اسرائیل فقط سه مر تبه است. یعنی اگر پایین‌ترین حقوق ۱۰۰ تومان است، بالاترین ۳۰۰ تومان می‌شود. در صورتی که در ایران ۱۰۰۰۰ تومان است، اینکه نمی‌شود...»

بااستناد به امرهای مستند قبل از انقلاب؛ حقوق ماهانه یک کارگر ساده در سال ۱۳۵۱ برابر با ۳۱۲ تومان (هفتگی ۷۷۷ ریال) بوده است. یعنی ولیعهد ماهانه بدون کار کردن معادل حقوق ۱۶۰ کارگر در ریافت می‌کرده است! اینکه یک کارگر ساده در سال ۱۳۵۱ حقوق ۳۱۲ تومانی دریافت می‌کرد مثل این است که حقوق همان کارگر ساده در سال ۱۴۰۰ معادل یک میلیون و ۷۶۰ هزار تومان باشد!

◆ ◆ ◆

شازده قمار باز
«امیددانا» سلطنت‌طلب منتقد سر سخت تربع پهلوی» باالقشاکری درباره پشت‌پرده زندگی اومی گوید: «رضا دنیا» (ربع پهلوی) عرضه ندارد تروت پدرش را نگه‌دارد و بیست و چهار ساعتۀ پول‌هاش را در قمارخانه‌ها دست می‌دهد. وضع زندگی خصوصی‌اش طوری است که همسرش با کنون چندبار به منزل فامیلیش در سوئیس رفته و خواسته طلاق بگیرد.

◆ ◆ ◆

هواپیمای اختصاصی برای خوشگذرانی

علی شهبازی آخرین محافظ شاه در مورد تقریبات خانواده پهلوی و ریخت و پاش‌های آنها در خاطراتش می‌نویسد: در آن زمان که در جزیره کیش میلیون‌ها دلار به مناسبت تولد معظم له که فرداشت. اجازه فرمودند. باز هم راجع به والا حضرت مذاکره شد. شاهنشاه خوشبختانه راضی هستند. می‌فرمایند جوان معقول، خونستر و با تاملی است، هر کاری را لازم باشد می‌کند ولی در عین حال هم هالو نیست که هر کس هر چه بخواهد یا به تحمیل کند. عرض کردم خوشبختانه هم‌منظور است ولی باید هر چه می‌آورد و بعد خالی به شوند. فقط زن‌هایی را ببینند که باید با آنها آن کار (!) را بکنند. خاله خانقزی و پرستار فرانسوی مضر هستند، ایشان را زنان و گوشه‌باز می‌آورند. فرمودند در دست می‌گویی ولی باز هم دست‌نور اقدامی نفرمودند.

بیشتر بدانیم

ماجرای فحش شاه به روزنامه‌ها به‌خاطر رضا



اسدالله علم در خاطرات خود می‌نویسد: چهارشنبه اول خرداد ۱۳۵۲، در مورد پرواز سلووی والا حضرت همایونی، من عرض کردم مثل اینکه امر فرمودید سر و صدایی نشود، به این جهت من هم عرضه تبریکی که به والا حضرت عرض کردم نمی‌فرستم. فرمودند بر عکس بفرستید خود روزنامه‌ها چیزی نوشتند، به [...] ها بگو، پرواز ولیعهد کشور حتی از خبر یک چاقو‌کشی هم کمتر است که هیچ نمی‌نویسید؟

دوشنبه سوم مهر ۱۳۵۱، راجع به والا حضرت‌ها صحبت شد. من عرض کردم والا حضرت همایونی از کاخ سعداآباد به نیاوران (!) به مدرسه می‌روند، اجازه بدهید مرسدس زره پوش اعلی حضرت همایونی که من پارسل خریدم، تشریف ببرند (!) فرمودند نمی‌خواهم روح بچه را این قدر ناراحت کنم (!) عرض کردم، چاره نیست. بعد در خصوص قدرت ایشان در اتومبیل راندن صحبت شد. عرض کردم قدری خطر دارد. فرمودند، بهتر است خطر داشته باشد تا یک بچه ننه پنجمه مثل احمد شاه (آخرین شاه قاجار) تربیت کنم. در خصوص والا حضرت علیرضا صحبت کردند. فرمودند، از من پرسید که مرا هم مثل ولیعهد، خودت به مدرسه می‌بری؟ گفتم نه. چون آنجا تو به مدرسه فرانسوی می‌روی، به هر صورت بچه به این کوچکی خیلی احساسات دارد.

چهارشنبه هجدهم مهر ۱۳۵۲: (...) عرض کردم در خصوص تند راندن ماشین به وسیله والا حضرت همایونی بود. عرض کردم به‌صورت وحشتناک در این خیابان سعداآباد تند می‌روند. فرمودند خودت برو با ولیعهد صحبت کن که تو تعلق به کشور داری، چرا این کار می‌کنی؟ عرض کردم به بچه ۱۳ ساله چه جور حرف بزیم؟

چهار شنبه چهارم اردیبهشت ۱۳۵۳: صحبت والا حضرت همایونی شد که قرار است تابستان تشریف ببرند انگلستان را ببینند. مدتی صحبت کردیم که ماشا‌الله چه بچه باهوش و ملایم و متعادلی است. فرمودند، من خیلی خوشوقت هستم.

عرض کردم فقط باید ایشان را از شسر این زن فرانسوی آزاد کرد. این همه زن نیاید ایشان را احاطه داشته باشند. علیاحضرت شهربانو، مادر بزرگ، مادمازال ژولن، رئیس مدرسه، معلم پیشاهنگی، اغلب معلمین همه زن! اینکه نمی‌شود... آشناه فرمودند! باید فکر یک دختر بازی هم برایش بکنم! عرض کردم هنوز خیلی زود است. آشناه فرمودند، نه، من در این سن‌ها کاملاً احساس این مطلب را می‌کردم. من عرض کردم، من که تا هفده سالگی هیچ سر درمی‌آوردم. آناه فرمودند، من که کاملاً احساس می‌کردم حتی عاشق ایران تیمور تاش شده بودم. تیمور تاش آن موقع وزیر دربار بود.

جمعه یازدهم مرداد ۱۳۵۵: (...) شاهنشاه ابتدا از هدیه‌هایی که من از فرانسه آورده بودم و دیشب در حضورشان بود، تعریف فرمودند. بعد هم از من پرسیدند، منی‌انی که ولیعهد هدیه‌ای که برای او فرستاده بودی رد کرد؟ یا ناراحتی بسیار این مطلب را فرمودند. عرض کردم، جراتش را به غلام بگفتند. باید عرض کنم این فرانسوی

منظور مادمازال ژولن – پرستار ولیعهد! آنچنان نفوذی در ولیعهد به هم زده که قبل‌تصور است. یا خودش پارسا puritan است و واقعا ولیعهد از این مسائل بر حذر می‌دارد و یا اینکه خودش از والا حضرت همایونی کام می‌گیرد و این بسیار خطرناک خواهد بود که زین پسر بدر سوخته فرانسوی، ولیعهد را روی خودش بکشد. بعد هم غلام چندنی پیش به عرض رساندم که علیاحضرت شهبانو اگر وارد بر جریان نباشد، کار مشکل می‌شود و هم‌منظور هم شد و حال غلام ترس دارم که جریان به عرض علیاحضرت هم رسیده باشد. گو اینکه باکی ندارم، ولی کار ما در آینده بسیار مشکل‌تر می‌شود.

دوشنبه پنجم مهر ۱۳۵۵: (...) سسر شام فقط دکتر کریم ایادی و در حضور آبداشاه! بودیم، صحبت‌های مختلف شد. به من فرمودند، به تو خبر خوشی بدهم که خود شهبانو به من گفتند باید برای ولیعهد فکر سرگرمی کرد، دارد پسر بزرگ می‌شود و باید به احتیاجات انسانی و طبیعی او توجه کرد. از اینجا همه متوجه شدند که پسر...، همکلاس والا حضرت همایونی، حساب پرستار خودش را رسیده است!

چهارشنبه هشتم آبان ۱۳۵۵: (...) اجازه گرفتم اتومبیلی سه والا حضرت همایونی تقدیم کنم به مناسبت تولد معظم له که فرداشت. اجازه فرمودند. باز هم راجع به والا حضرت مذاکره شد. شاهنشاه خوشبختانه راضی هستند. می‌فرمایند جوان معقول، خونستر و با تاملی است، هر کاری را لازم باشد می‌کند ولی در عین حال هم هالو نیست که هر کس هر چه بخواهد یا به تحمیل کند. عرض کردم خوشبختانه هم‌منظور است ولی باید هر چه می‌آورد و بعد خالی به شوند. فقط زن‌هایی را ببینند که باید با آنها آن کار (!) را بکنند. خاله خانقزی و پرستار فرانسوی مضر هستند، ایشان را زنان و گوشه‌باز می‌آورند. فرمودند در دست می‌گویی ولی باز هم دست‌نور اقدامی نفرمودند.